



فهرست مطالب

۴ رنج روزگار فردوسی

۷ قصیده ملک الشعراء بهار (آفرین فردوسی)

۱۲ نگاه‌های به دل‌شده‌های ترکی شاهنامه فردوسی

بخشی از کفایت و کوی دکتر میلاد غنیمی با بهار رسیده (هوشنگ

۱۶ (رب‌بهاج)

۲۰ شاهنامه و ترک‌کان

عنوان:
زلف سخن

زمینه انتشار:
علمی - دانشجویی

صاحب امتیاز:
انجمن علمی دانشجویی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه
محقق اردبیلی

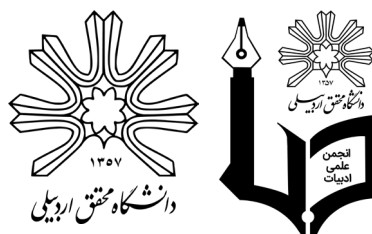
مدیر مسئول:
سمیرا سیدی

سر دبیر:
محسن خانی رازلیقی

هیئت تحریریه:
دانشجویان گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق
اردبیلی

ویراستار:
محسن خانی رازلیقی

طراح جلد و صفحه آرا:
رضا رسول‌زاده



ارتباط با ما:

اینستاگرام:

http://instagram.com/Anjoman_Elmi_PLL_Uma

تلگرام:

@PLL_Uma

زلف سخن پذیرای انتقادات و پیشنهادات شماست.

سخن سردیر

به نام خداوند جانک و خرد
کزینهم تر اندیشه برنگزد

به لطف و مدد دلدار پاک نخستین فصلنامه علمی دانشجویی زلف سخن به تلاش جمعی از دانشجویان گروه زبان و ادبیات فارسی انتشار یافت. در این شماره تلاش ما بر این بود که قدرانی را به دو معنایک بخش ارزش حکیم بزرگ توس و دیگری پاسنگزای از نوح اثر سترک او به عمل آوریم. یکی از بحث های مهم که در نقد به طور عام و در نقد امر به طور خاص مطرح است بحث موضوعیت دلائل است هر باشد از این رو تلاش کردیم نشریه زلف سخن با این هدف که روشنگری ای در جهت ارتباط و برخورد شایسته فردوس را آرد بیاچک، و ترکان صورت پذیرد به بازتاب گوشه ای از آثار علمای محققان عرصه شاهنامه پژوهی بر دلایتم؛ امید است که بایستک دیدگاه ها و تفکراتی خود ما را در این مسیر همگام سازید

منشهر سهرپشتمه خورشیدنه خود بر دم راو
زده ای بودم و مهر تو مرا بالاد برو

باشکد - محسن خانی را لیتقر

فرد و
سج و
روزگار



امروز همه کس می‌داند که فردوسی بزرگترین شاعر ایران، و شاهنامه‌ی او ارزنده‌ترین شاهکار جاودانی زبان و اندیشه و فرهنگ ایرانی است و بسیاری از محققان به حق آن را بزرگترین حماسه‌ی جهان خوانده‌اند.

فردوسی یک شاعر معمولی نظیر هزاران گوینده‌ای که در این مرز و بوم و به زبان این ملت شعر سروده‌اند و دیوان‌ها ترتیب داده‌اند، یا داستان سرایی که منظومه‌ای بدیع و دلنشین آفریده باشد نیست. او حکیم، متفکر، رهبر فکری و صاحب درد ملت خویش است و هر ایرانی وظیفه دارد که در شناختن و شناساندن او در حد امکان بکوشد.

برای شناخت شخصیت والای فردوسی، و زندگی و اندیشه‌ی او، علاوه بر توجه به قراین و اشارات پراکنده‌ای که در شاهنامه هست، تاریخ و وضع فکری و اجتماعی دوره‌ی او را باید بررسی کرد. اما متون تاریخی هم طبق معمول از آنچه می‌جویم خالی است. خبرهای پراکنده‌ای است از جنگ‌ها و آشوب‌ها و عزل و نصب وزیران و دیگر هیچ.

این دهقان آزاده‌ی خراسانی، این ایرانی بیداردل ژرف‌اندیش، وقتی به فکر سرودن حماسه‌ی ملت خویش افتاد که این سرزمین از دو سو در برابر ترک‌تازی نظامی و سیاسی و فرهنگی بیگانگان، بی یار و یاور بود. از یک سو خلافت بغداد با عصبیت قومی عربی بر آن بود که فرهنگ و آداب و رسوم و تشخص ملی اقوام تابعه را نابود سازد؛ از دگر سو، اقوام تازه نفسی از آن سوی سیحون سربرآورده بودند و خاندان‌های ایرانی را که حامی فرهنگ ملی ایران بودند، یک به یک از میان بر می‌داشتند.

در آن روزهای خواری و زبونی و سرافکندگی، این آزادمرد دانادل یک تنه به یاری ایران برخاست و طبع توانا و اندیشه‌ی آفریننده‌ی خویش را در خدمت احیای مفاخر ایران و ایرانی نهاد. او تصمیم گرفت با سرودن داستان‌های ملی و تاریخ باستانی سرشار از عظمت و غرور و فر و شکوه، افتخارات فراموش شده روزگاران سرفرازی را به یاد ایرانیان بیاورد، و روح آزادگی و گردن‌فرازی و بزرگواری را در آنان بدمد، و عشق به ایران و خشم و بیزاری از دشمنان ایران را در دل‌های آنان برانگیزد.

برتری حکیم فردوسی و امتیاز او بر سایر گویندگان و اندیشه‌وران در این بود که او موثرترین و ماندگارترین سلاح را برگزیده بود. او غمخوار ایران و سخنگوی همه‌ی ایرانیان بود. او حسرت‌ها و رنج‌ها و آرزوهای مشترک همه‌ی مردم ایران را جان بخشیده است.

شعر دیگران هر یک خاص یک گروه و پیروان یک مذهب بود. اما شاهکار او در دل‌های همه‌ی مردم ایران یکسان نفوذ می‌کرد. او با زنده کردن خاطره‌ی روزگاران سرفرازی ایران و ستایش ایرانیان به عنوان داناترین و خردمندترین و جوانمردترین اقوام کهن جهان، و بازگویی ترک‌تازی‌های دشمنان به ایران و پایداری‌های دلاورانه‌ی ایرانیان، آتش‌ستیز با غاصبان و بیدادگران را دامن می‌زد. این بود که سخن او بر دل هر ایرانی از هر طبقه و هر گروه از شیعه و سنی و گبر و ترسا و سایر جماعات می‌نشست، و بالاتر از زمان و مکان حماسه جاودانی ملت ایران قرار گرفت. حماسه‌ای که بعد از او در فضای فرهنگی جدید دیگر امکان آفرینش چنان اثری نبود. شاهنامه با وجود نامساعد بودن محیط، به زندگی و سیر گسترش خود در میان ایرانیان ادامه داد، و به صورت سلاح فرهنگی موثری در دست ایرانیان باقی ماند.

■ منبع:

قصیده ملک و شعر لای بهار

(آفرینش فردوسی)

جز بدو هرگز کجا در طابراخ پیداشدی
فره ای کز خسرواخ در «خاوراخ» بودی دفتین
قصه محمود غزنی سربه سرافنازه است
بی نسب مردم نجید نام پور آتین
خضم نام رستم سگزی و زال زابلی است
نابسی مردی که زاده است ازینال و از تکین
نامه ی شاهان به دست موبداخ آماده گشت
وز بزرگان خراسان یافت پیوندی چنین
دگر گشتاسب را میرچغانی زنده کرد
کارنامه رستم را احمد سهل گزین
بازش اندر طوس کرد آورد بو منصور راد
داستانی شده شیرینی بهال انگلین

آنچه کورش کرد و دار او آنچه زردشت همین
زنده گشت از بهت فردوسی سحر آفرین
تازه گشت از طبع حکمتزای فردوسی به دهر
آنچه کردندسخ بزرگان در جهان از داد و دین
باستانی نامه کاشانندش اندر کجک و گل
تازیان در سید و پناه سال از جهل و کین
آفتاب طبع فردوسی به سی و پنج سال
تازه از گل برکشیدش چون کشفته یاسمین
نام ایران رفته بود از یاد، تانازی و کج
ترکتازی را برون رانند لاشه از کین
شد درفش کاویانی باز بر پاتاشید
این سوار پارسی رخش فصاحت زیرین

پس بروخ آمد ز پاز طوس برناشاعری
 هم خردمندی حکیم و هم سخن سنجی وزین
 بود دهبناخ زاده ای دانشوری خوانده کتاب
 وز «شعوبی» مردمش در گوش درهای شمین
 زاده و پرورده در عهدی که بهر نام و سنگ
 بود اقلیم خراسان، رزنگاه سخن و این
 نوز اقوام «غر» از آمویه ناکرده گذر
 نوز در غزنی نگشته بندکاخ مسدگزین
 بویه نام آوری را هر طرف آزاده ای
 زنده کرده نام لیکاوس و نام کی پیشین
 کز میان شیر مردان نعره زد دهبناخ طوس
 گفت باخ لیکو که آمد از عرین شیرین عرین
 پس یا هخید شکرزای کلک عسکری
 شکرستانی روان کرد از کلام شکرین
 خود به کام خویش و کنج خویش کرد این شاهکار
 نه کشش فرمود باخ و نه کشش فرمودین
 گامبناخ برخاست کردی در خراسان از نفاق
 وز میان کردی بروخ شد سرینغای چین
 دولت سامانی و سلان خوارزم و زرنگ

بازمین هموار شد زین کرد باد آتشین
 نیمه ای بنخش «قدرخان» کشت تلماخ روی آب
 بنخش دیگر کشت مر محمود را زیر نگین
 صدمت آشوب و جنگ و خشمالی و تکرک
 ویژه بر کرد از دیار طوس افغان و خنین
 کار بر فرزانه سنگ آمد ازیرا کم شدند
 بهر باغ نغمسار و دوستان نازنین
 گرچه درویشی و پیری سست کرد استاد را
 لیکنش بر کست اگر شد سست عزم آهنین
 بیست ساله شعرهای گفته شهنامه کشت
 ناکزیر اندر جهان با مدح محمودی قرین
 وین کزیر ناکزیرا خ مرد را سودی نکرد
 دستواره نال تر بود و نکشت او را معین
 سمر به سمر عرقوبی آمد و عده ی سالار و میر
 داشت مسکین طمع جوز افروشه از نال جوین
 پانزده سال دگر در طوس دستاخ ساز شد
 کش به جز حرمناخ نژاد از آن سخ شهور و آن سنین
 سال فردوسی به هفتاد و یک انجامید و ساخت
 هفت باغ دلکش چون هشت خلد دلشین

زانچ سپس ده یازده سال دگر نومید زیست
 هم به نومیدی روان شد جانب خلد برین
 مرک برماندش ز محنت وین، هنر دارد جهان
 کاندرو پینده نی، رنج و غم و آه و این
 گرچه خورد از کج خویش و بر خورد از رنج خویش
 لیک ماند از خویش کنج بی عدیل و بی قرین
 بی گمان دانسته بود از پیش کایرانی گروه
 دارد از پی سر نوشت غزواتار لعین
 وین مصائب از پس مرکش پدید آمد دست
 زانکه بود او را دل اندر قبضه ی روح الاین
 دور تورانی رسید و دور ایرانی گذشت
 وز سیه بنجی شکار بوم شد باز خشین
 بی نسب مردم به قراخ و به دین آویختند
 تاشدند از فردین جای مکت اندر، مکین
 خاندهای مکت آربانی راز بن
 بر قلند آسب آناخ چون دمنده بو مین
 سیناخ و کورکانخ درک و خوارزم و طوس
 غور و غر شتخ، ری و کرکاخ و جی و ماربین
 هر یکی از پادشاهی بود ایرانی نژاد
 کز پس سامانیان ختند در زیر زمین
 دیر باز اسخ کوشش و رنج نژاد پارسی
 کشت ضایع چون به زهداخ در، تبه کشته جنین
 سعی آل فرخان، و آل یسار و آل لیث
 بن مقفع و آل برک و آل سهل راستین
 دولت نصر بن احمد کوشش جهلیانخ
 رنج های بلعی و اسخ فاضلانخ تیزبین
 این همه یک سرتبه کشتی به دست آویز شرع
 زانکه داغ شرع بودی ممتراخ را بر جین
 شاه غزنی را به کف بودی زری تارودکنگ
 باز برگردنش بر، یوغ امیرالمومنین
 جمله باگردنکشی بودند پانچیر از کمر
 همچو اسپر غم که خیزد از کنار پارکین
 لاجرم بی رعیت اسخ ممتراخ بر تافقی
 فکر اناء گرام از ذکر آباء مهین
 وز فراموشی پیشمردی دتن بیچال ژرف
 خون گرم مرد دبتاخ در وید و دروتین
 گر بودی در دواخ کلبه دبتاخ طوس
 اکلری تابنده اندر زیر خاکستر دین

نسختی زان پادشاهی نامه در غزنی بماند
 از برش افتانده گردیتی، چرخ برین
 خسروان غور را در غارت غزنی قتاد
 اسخ کمر در دست و بسترند گردش باستین
 هر که یک ره خواند، شد سرمست جاویدان، که بود
 باستانی باده اندر خسروانی ساکنین
 جز مکر داغ دل، از پیشینکاخ بر جانماند
 مرده ریکی کاخ به کار آید به عهد و پسین
 لیک بر اسخ داغ ما فردوسی طوسی نهاد
 مرهمی کرده به آب غیرت و همت عجمین
 از سخن بنهاد دارویی مفرح در میان
 تابان خرم کنند این قوم دل های حزمین
 تا برافروزند روزی بابکانی دوده را
 وز نشاط رفیقان از رخ فرو شویند چین
 آنچه گفت اندر اوستا (زرد هشت) و آنچه کرد
 اردشیر بلکاخ تا یزد کرد بافرین
 زنده کرد اسخ جمله فردوسی به الفاظ دری
 اینت کرداری شکوف و اینت گفتاری متین
 معجز شهنامه از نامار، دهبخا مرد ساخت
 وزنی صحرا شیناخ کرد چنگ را متین
 بادوخ مرد ایرانی نگر تا چون کند
 این معانی می که با بیک کاخ کرد این چنین
 ای مبارک اوستاد ای شاعر و الاثراد
 ای سخن بایست به سوی راستی حبلی متین
 با تو بد کردند و قدر خدمت نشناختند
 آزمونان بخیل و تاجداران ضنین
 نک تو بر جانگسز ماند شیر مرغزار
 و آسماخ از هم دیده روبه رخ را پوستین
 تک خریدار تو شاهنشاه ایران پهلوانست
 اسخ کزو آشوب، لاغر گشت و آرامش، سمین
 تا ستودان تو زین خسرو پذیرفت آبرو
 راست شد برگردد نظم پاری حسنی حصین
 شه به هر کاری که روی آرد کند اسخ را تمام
 وین هزاره جشن تو خود حجتی باشد مسین
 نامه تو هست چون والادرفش کلویان
 فریزدانی وزان بروی چو باد فرودین
 بان هزاره توبه فرمان شه والا کمر
 آمد و گسترشادی بر بنات و بر بنین

خشم ایران را کروماند دل اندر بند غم
راست چون انگشت «ازهر» در میخ زولنین
این قهیده ارمیخ کردم به نام شهریار
تا نوشم آفرین از شاه و از شاه آفرین
کارهای خسرو ایران مرا کوینده کرد
زانکه در هر ساعتی اوراست کرداری نوین
بهچو پولاد خراسانی بود شعر «بهار»
گوش برگیرد ز کجک و برکشد شاه زمین
تا عیان، در استواری هست بالای خبر
تلکاخ، در پایداری نیست همتای یقین
باد جاهش استوار و بی کجک باشد چرخ
باد ملکش پدیدار و بالیقین باشد چنین

این هزاره تو همانا جنبش «هوشیدر» است
کز خراسان رخ نماید بر جهان ماء و طین
باش تا خرم شود ایران ز رود همیرمند
تا بخزراخ، وز لب ارون تا دریای چین
باش تا آید «پشتون» همره بهرام شاه
پیل جکی در یسار و تیغ هندی در یمین
باش تا در بارگاه شهریار آیند کرد
این هاوندان و بی مرکان ز بهر داد و دین
باش تا پیدا کند کوه نژاد پارسی
وز هنرمندی سیاهی ما بشوید زین نکلین
مخت ده قرنش از کوشی به پالید روان
به چرخ کز جامه، شونخی بستر دزخم کدین

■ منبع:

کتاب فردوسی نامه ملک الشعراء بهار
به کوشش محمد گلبن
سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
چاپ اول زمستان ۱۳۷۹



ملک الشعرای بهار

نگاه سربزه‌وارانه به واژه‌های ترک‌ساز

شاهنامه فردوسی

ترکی یکی از زبانهای مهم شاخه زبانی آلتایی یا اورال- آلتایی است که نخستین نشانه‌های گونه باستانی و به اصطلاح پیش‌ترکی آن به سده سوم پیش از میلاد می‌رسد و کهن‌ترین آثار باقی مانده به این زبان نیز سنگ‌نوشته‌های اُرخُن/ اورخون و نیبسی از حدود سال (۷۰۰ م) است. از زمان ظهور اقوام و قبایل ترک در قرن ششم میلادی و در پی کشورگشایی‌های آنها در اوراسیا (از آسیای میانه تا شرق اروپا)، زبان ترکی در سه دوره ترکی کهن، میانه و نو با زبانهای مختلف این مناطق روابط و داد و ستدهای متنوعی داشته است (ر.ک: رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۷، ص ۱۹۴؛ هازایی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۷، ۱۷۹ و ۱۸۳).

از هنگام همسایگی ترکان در مرزهای شرقی با ایران در عصر ساسانیان، شماری از لغات ترکی به زبانهای ایرانی از جمله سغدی (در این باره برای نمونه، ر.ک: خبازی، ۱۳۸۸، صص

۸۰ - ۶۳)، خوارزمی (ر.ک: Doerfer, 1992, p. 227) و فارسی میانه راه یافت و پس از اسلام با آمدن بندگان ترک تبار به ایران و نیز مهاجرت ترکان غذا اوغوز بر کم و کیف واژه‌های دخیل ترکی در زبان فارسی در شرق ایران افزوده شد. در سالها و سده‌های بعد هم با شکل‌گیری سلسله سلجوقیان و بعدها تاختن مغولان به ایران، روند ورود وام‌واژه‌های ترکی و مغولی در زبان فارسی با شدت بیشتری پی‌گرفته شد و تا پایان دوره قاجار ادامه یافت (ر.ک: موسوی، ۱۳۸۴، ص ۵۸)

درباره موضوع لغات دخیل ترکی در زبان متون فارسی چند کتاب، مقاله و مدخل دانشنامه‌ای نوشته شده است که مهم‌ترین و مفصل‌ترین آنها تا امروز تحقیق چهارجلدی گرهارد دورفر با نام عناصر ترکی و مغولی در فارسی نو است که در سالهای (۱۹۶۳-۱۹۷۵ م) به زبان آلمانی چاپ شده. متأسفانه این اثر ارزشمند تا کنون به فارسی ترجمه نشده است و چندان در دسترس و مورد استفاده محققان ایرانی نیست. طبق نوشته خود دورفر ظاهراً در این پژوهش حدود ۲۰۰۰ لغت (ر.ک: Doerfer, 1992, p. 231) و به طور دقیق ۲۱۳۵ (ر.ک: انتخابی، ۱۳۹۴، ص ۱۳۷) واژه ترکی و مغولی دخیل در فارسی شناسایی و معرفی شده است. او این لغات را در دوازده گروه معنایی (مفاهیم و موضوعات) تقسیم‌بندی کرده که بیشترین آنها مربوط به مسائل دیوانی (حکومت، دولت و قانون و مقولات رزمی است (ر.ک:

دورفر، ۱۳۸۱، ص ۳۳۰؛ Doerfer, 1992, p. 228, Knuppel, Turkic Loanwords in . . . , www.iranica.com

- (همان، ص ۳۷۱)
۳. بگتر: نوعی جامه جنگی.
 در بیتی از بوشکور بلخی:
 به سر بر نهاده ز زر مغفری / ز پولاد کرده به بر بگتری
 (همان، ص ۱۰۶)
۴. بگماز: باده. در شعر بوشکور بلخی:
 به بگماز بنشست بمیان باغ / بخورد و به یاران او شد نفاغ
 (همان، ص ۱۰۲)
۵. بگنی: گونه ای می در بیتی از طیان مرغزی (اواخر قرن ۴ و اوایل قرن ۵):
 مست گشتم ز جرعه بگنی / شد مزاجم زنگ مستغنی
 همان، ص ۳۲۰)
۶. پیغوی: صورتی / تصحیفی از «بغوی» به معنای «ترکانه» است (ذیل این لغت در بخش «لغات ترکی ابیات دقیقی» در ادامه مقاله). در این بیت فرخی آمده:
 تا شاعران به شعر بگویند و بشنوند / وصف دو زلف و دو رخ خوبانی پیغوی
 فرخی سیستانی، ۱۳۸۵، ص ۴۰۱)
۷. تُمَاج: آش. در بیتی از کسای مروزی (قرن ۴ و ۵ ق.ه):
 خواجه، تُمَاج باید و سر بریان / و ندارد مرا رجل و چکری
 (ر.ک: ریاحی، ۱۳۷۵، ص ۱۰۸)
۸. ترک: در ابیات گویندگان گوناگون استعمال شده است. برای نمونه:
 گر چون تو به ترکستان ای ترک نگاری است / هر روز به ترکستان عبدی و بهاری است
 (فرخی، ۱۳۸۵، ص ۲۱)
۹. تگسین: لقب فرمانروایان چگل-.
 سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت / سیر شد منبر زنام و خوی تگسین و تگین
 (ریاحی، ۱۳۷۵، ص ۹۱)
۱۰. تگین: شاهزاده، دلاور (به ذیل همین کلمه در بخش «واژه های ترکی شاهنامه»). شاهد آن، بیت مذکور از کسای ذیل لغت «تگسین» است.
۱۱. جوق: دسته

به نظر دورفر نحوه ورود وام واژه های ترکی در زبان فارسی در سه مرحله دوره بوده است: الف) ترکی ناب کهن که شامل عناصر ترکی جنوبی و شرقی است. ب) ترکی و مغولی میانه که دربردارنده هر دو دسته از عناصر مغولی و ترکی جنوبی و شرقی است. ج) ترکی ناب متأخر جدید که فقط شامل عناصر ترکی جنوبی است (ر.ک Knuppel, ibid).

به نوشته یکی از محققان «اگر حاکمیت غزنویان (-۳۶۷ ۵۸۲ ق.ه) را آغاز تسلط ترکان بر ایران حساب کنیم تعدادی واژه ترکی (در مفهوم اعم کلمه) برای نخستین بار از طریق آثاری چون تاریخ بیهقی (یا تاریخ مسعودی) که در این دوره فراهم آمده بودند وارد زبان فارسی شدند» (دلبری پور، ۱۳۸۲، ص ۹۶). این نظر درست نیست و با اینکه عموماً زمان ورود رسمی لغات ترکی را در زبان فارسی روزگار سلجوقیان دانسته اند (برای نمونه ر.ک: ابوالقاسمی، ۱۳۹۰، صص ۴۷ و ۴۸) به دلیل پیشینه قدیمی تر پیوند زبان ترکی با زبانهای ایرانی در این باره همچنین، ر.ک: ارانسکی، ۱۳۷۹، صص -۲۳۸ ۲۴۱)، در متون مقدم بر تاریخ بیهقی و آثار پیش از عهد سلجوقیان هم واژه های ترکی دیده میشود.

نگارنده به عنوان مقدمه بحث و برای نشان دادن سابقه و کیفیت وام واژه های ترکی در زبان متون فارسی، فهرست لغات ترکیبی را که از بررسی اشعار رودکی، کسای، فرخی و شاعران بی دیوان قرون چهارم و اوایل پنجم " یافته است می آورد. ناگفته پیداست که این فهرست فقط جنبه مثالی دارد و موضوع نخستین واژه های ترکی راه یافته به زبان متون فارسی با تحقیق دقیق در همه آثار نظم و نثر بازمانده از سده چهارم و آغاز قرن پنجم کامل خواهد شد.

۱. آیاغ: پیاله باده. در بیتی از بوشکور بلخی (شاعر قرن ۴ ق.ه آمده است: نو سیمین بری من چو زرین آباغ نو تابان مهی من چو سوزان چراغ
 (ر.ک: مدبری، ۱۳۷۰، ص ۱۰۲)

۲. ایلخی: رمه، در شعر بندار رازی (اواخر قرن ۴ و اوایل قرن ۵):

در ایلخی شاه اسب کروک دبو در قافله نیز اشتر لوک دبو

است (ر.ک: انوری، ۱۳۸۲: ذیل ماده) از این روی حتما باید زبان‌شناسان درباره خاستگاه زبانی این واژه کهن در شعر فارسی (برای شواهد آن، ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ماده) روشننگری کنند. در فرهنگ‌های ترکی از دوره صفویه تا امروز این کلمه به دو صورت «مین» و «میتین» ثبت شده است (ر.ک: اوزبکی البخاری، ۱۳۹۲، ص ۲۴۲؛ زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷، ص ۹۵۰؛ نصیری، ۱۳۹۳، ص ۱۹۵).

بسامد کاربرد این واژه در شاهنامه دو مورد است:

ببردند میتین و مردان کار / وزان کوه ببرید سد جویبار
(۲/ ۳۵۹/ ۴۶۴).

بزد کفشگر زان میی هفت هشت

همانا که میتین او سخت گشت

(۲/ ۳۲۵/ ۴۹۶)

نتیجه این بررسی نشان می‌دهد که برخلاف تصور غیرعلمی شماری از علاقه‌مندان، خوانندگان و حتی محققان شاهنامه درباره سره بودن زبان این اثر، فردوسی در حدود پنجاه هزار بیت خویش (۴۹۹۳۵ بیت در ویرایش دوم تصحیح دکتر خالقی مطلق که بدون احتساب ۱۰۱۵ بیت دقیقی، دقیقا ۴۸۹۲۰ بیت خواهد بود) افزون بر لغات عربی و معرب، از تعدادی واژه و نام خاص ترکی نیز استفاده کرده است منتها چون در زبان فارسی روزگار وی (سده چهارم) هنوز نوع و شمار لغات دخیل و غیر ایرانی اندک بوده، کمی وام واژه‌های ترکی شاهنامه نیز نسبت به حجم آن همچون لغات و ترکیبات عربی پایین است و در سالیان و قرون پس از فردوسی است که بر دامنه کلمات عربی و ترکی در زبان متون فارسی افزوده می‌شود. البته درباره کم بودن واژه‌های غیر فارسی در شاهنامه علاوه بر استفاده فردوسی از زبان هنجار و معیار زمان خویش باید دو سبب تأثیر زبان کهن تر منبع منابع منشور شاهنامه بر واژگان و الگوهای نحوی آن و نیز درونمایه ملی اثر و ضرورت حفظ اصالت ایرانی زبان آن را هم افزود. در زیر جدول بسامدی انواع کلمات ترکی در شاهنامه را بر اساس فهرستهای متن مقاله می‌آوریم تا استفاده محققان و علاقه‌مندان آسان تر باشد.

برآمد از سر کهسار ها طلایه ابر / چو جوقهای حاصل که
برکشی طناب

(فرخی، ۱۳۸۵، ص ۱۱)

۱۲. چخماخ : کیسه پوستی.

در این بیت از بوشکور بلخی:

برد چخماخ من از خانه من جامه نبرد / جامه از مشرعه
بردند هم از اول تیر

(مدبری، ۱۳۷۰، ص ۸۶)

۱۳. چگل: نام یکی از شهرهای ترکستان.

می را ستان از کف بتان چگل / لاله رخسار و یاسمین
غبغب

(فرخی، ۱۳۸۵، ص ۱۵)

۱۴. خاقان: این واژه در شعر چند نفر از سرایندگان آمده است. برای نمونه بیتی از رودکی (سده ۴ ه.ق) ذکر می‌شود:

باده دهنده بتی بدیع ز خوبان / بچه خاتون ترک و بچه
خاقان

رودکی، ۱۳۷۸، ص ۳۵)

۱۵. خان:

همه ترکستان بگرفت و به خانی بنشست / به شرف روز
فزون و به هنر روز فزای

(فرخی، ۱۳۸۵، ص ۲۶۷)

۱۶. ساتگین : ساغر می

ساقیا ساتگینی اندر ده / مطربا رود نرم و خوش بنواز

(همان، ص ۲۰۱)

۱۷. طرخان : لقب مهتران ترک نژاد (ذیل این واژه در بخش «نامهای خاص شاهنامه» در دنباله مقاله).

در این بیت مخلص گرگانی:

کنون باشد برخوانم به پیش تو به شعر اندر

هر آنچه تو به خاقانان و طرخانان و خان کردی

(مدبری، ۱۳۷۰، ص ۳۴۱)

۱۸. میتین: به معنای میل / تبر آهنی برای شکافتن و تراشیدن سنگ است. روانشاد دکتر معین آن را ترکی دانسته‌اند (ر.ک: معین، ۱۳۷۱: ذیل ماده) و در فرهنگ بزرگ سخن با نشانه پرسش و تردید، ترکی معرفی شده

در بین واژه های ترکی شاهنامه غیر از کلمه «ترک» با ۱۲۹ بار کاربرد مفرد و ۳۱۱ بار استعمال به صورت جمع (ترکان) و لقب «خاقان» (۲۹۴ بار)، دو واژه «تاراج» و «خدنگ» با پنجاه مورد استفاده پربسامدترین واژه هاست. از نامهای خاص هم اسم جغرافیایی «قجقارباشی» و گونه کوتاه شده اش «قجقار» بیش از سایر نامها (۷ بار) به کار رفته است. در هزار و پانزده بیت دقیقی هم جز از واژه «ترک» (۱۱ بار)، لغت «تگین» (۵ بار) و دو نام «ایتاش» و «چگل» (هر کدام دو بار استعمال بیشتری دارد. از میان کلمات نیازمند بررسی نیز واژه های «خفتان» (با ۶۰ بار بسامد) و «خاتون» (۳۵ بار) پرکاربردترند.

با توجه به اینکه در سنت تحقیقات شاهنامه شناختی، فرهنگ ولف (تدوین شده بر پایه تصحیح ژول مول) و شاهنامه چاپ مسکو سالها از منابع اصلی بوده است، برای مقایسه و نتیجه گیری باید گفت که از کلمات و نامهای خاص ترکی به کار رفته در ویرایش دوم تصحیح دکتر خالقی مطلق، واژه های «ایتاش»، «چالش»، «قام» در فرهنگ ولف و لغات «چالش»، «طغرل» و «قام» در متن چاپ مسکو نیست و برای نخستین بار در تصحیح علمی- انتقادی دکتر خالقی مطلق بر مجموعه واژگان شاهنامه افزوده شده است.

نگارنده در پایان بار دیگر به تأکید تمام از محققان صاحب نظر و زبان شناسان درخواست میکند که با توضیح خطاهای این مقاله و استدراک افتادگیها و نواقص آن به ویژه راهنمایی و روشنگری درباره لغات بخش پایانی (نیازمند بررسی بیشتر در کامل تر شدن موضوع واژه های ترکی شاهنامه» یاری رسان باشند.

■ منبع:

کتاب نیمپخته ترنج: بیست مقاله درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران/ پژوهش و نگارش سجاد آیدنلو تهران: نشر سخن، ۱۳۹۶؛ صفحات ۴۱۳ الی ۴۴۷

برای مطالعه بیشتر رجوع شود به متن کامل مقاله دکتر آیدنلو با عنوان نگاهی به واژه های ترکی شاهنامه فردوسی چاپ شده در:

متن شناسی ادب فارسی (دانشگاه اصفهان)، دوره نهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶



بخشش از کفایت و کوی دکتر مسیلا عظیمیر
باه. لاسایه (هوسنگ) لبتاج

امروز در جلسه سعدی خوانی، سایه طبق معمول گریزی به حافظ زد...

آقای عظیمی! من هنوز هم به قسمی که حافظ خورده باور دارم

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

به قرآنی که اندر سینه داری

شما حساب کنید، حافظ از رودکی تا سعدی رو خونده، بعد قسم میخوره به قرآن و راست هم میگه.

خم می شود و دانه ای خرما بر می دارد و به دهان می گذارد. خرما نتوان خورد ازین خار که کشتیم (میخندد)...

سعدی اگه میدونست ما داریم شعر سعدی رو میخونیم ولی باز حرف حافظ پیش میاد، دیوانه میشد. می

حرف از فردوسی رو نتونست تحمل کنه: پراکنده گویی حدیثم شنید... د اشاره سایه به این بیتهای بوستان است، بارها

این بیتها را برای ما خوانده:

حرف می زنه خودشو دوشادوش رستم میبینه؛ حیرت
 نمیکنه از پهلوانی رستم. شما خیال میکنین که داره از
 یک هم‌رزم خودش حرف میزنه؛ در خود فردوسی پهلوانی
 هست؛ روحش پهلوونه

به یاد سخن بلند ملک الشعراء بهار می افتم:
 نشان خوی دقیقی و خوی فردوسی است/ تفاوتی که به
 شهنامه ها بینی راست
 جلال و رفعت گفتارهای شاهانه/ نشان همت فردوسی
 است، بی کم و کاست
 عتاب‌های غیورانه و شجاعت ها/ دلیل مردی گوینده
 است و فخر اوراست
 محاورات حکیمانه و درایت‌هاش/ گواه شاعر، در عقل و رای
 حکمت زاست
 صریح گوید گفتارهای او کاین مرد/ به غیرت از امرا و به
 حکمت از حکماست

عاطفه: کدوم شخصیت شاهنامه رو بیشتر دوست دارید؟
 با لبخند می‌گوید: خود فردوسی! آخه هیچ شخصیتی
 تو شاهنامه سالم نمونده حتی رستم که بت فردوسی‌ه
 که خودش ساخته: منش کرده‌ام رستم داستان. ولی
 می‌بینید که سر داستان سهراب، فردوسی چیکار می‌کنه
 با رستم؟ دل نازک از رستم آید به خشم... بعد وقتی
 رستم به چاه می‌افته، فردوسی اون سوگواری رو که باید
 برای رستم بکنه، نمیکنه؛ شما اون آه و افسوسی که از
 فردوسی انتظار دارین، نمی‌بینین؛ این پهلوان بزرگو این
 همه راه آورده و این همه کارهای عظیم ازش گرفته، ولی
 وقتی برادره رستم می‌اندازه به چاه آدم خیال می‌کنه که
 فردوسی باید دنیا رو منفجر بکنه که این پرسوناژ بزرگ من
 از دست رفته... مثل اینکه باید رستم بیفته و آخر کارش
 و همین چاه... تا آخر همراه هیچ کدوم از پهلوان‌هاش
 نیست....

شبی زیت فکرت همی سوختم/
 چراغ بلاغت میافروختم
 پراکنده گویی حدیثم شنید/
 جز احسنت گفتن طریقی ندید
 هم از خبث نوعی در آن درج کرد/
 که ناچار فریاد خیزد ز درد
 که فکرش بلیغ است و رایش بلند/
 درین شیوه زهد و طامات و پند
 نه در خشت و کوپال و گرز گران/
 که این شیوه ختم است بر دیگران
 نداند که ما را سر جنگ نیست/
 وگرنه مجال سخن تنگ نیست
 بیا تا درین شیوه چالش کنیم/
 سر خصم را سنگ بالش کنیم
 اون آقای پراکنده گو نقد دقیقی کرده و درست گفته ولی
 سعدی تحمل نکرده این
 ستایش درست و بجا از فردوسی رو.

حالت صورت سایه نشان میدهد که از دست سعدی
 عصبانی است و با کمی
 تغیر می‌گوید:
 باز خدا پدر سعدی رو بیامرزه که این بیتو گفته؟
 چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد
 که رحمت بر آن تربت پاک باد
 چهره اش گشاده می‌شود و با لبخند می‌گوید:
 در فردوسی این چیزها رو نمی‌بینی، اصلاً روح پهلوانیه...
 فرق میکنه با یه گدایی که
 حالا سلطان شده؛ روحاً گداست ولی سلطان شده... در
 فردوسی عظمت ذاتیشه و هرجا عظمت رو بخواد تصویر
 بکنه، به طور طبیعی تصویر میکنه؛ به نظرم هیچ وقت از
 پایین به عظمت نگاه نمیکنه؛ دست کم هم سطح عظمت
 هست اگه نگیم از بالا به عظمت نگاه میکنه در صورتی که
 ستایشگران عظمت همیشه ناچارن که از پایین بایستن
 و به اون بالا نگاه کنن ولی شما هیچ وقت فردوسی را
 نمی‌بینید که از پایین به عظمت نگاه کنه. وقتی از رستم

خیلی عجیبه این مرد... حتی به دشمن ایران هم خصمانه نگاه نمیکنه؛ میبینی که چطور با بزرگواری گاهی دلسوزی افراسیاب میکنه... خیلی آدم عجیب و غریبه فردوسی! آدم عظیمیه.

چند لحظه ای سکوت...

شما توجه کردین تو شاهنامه، اونجاهایی که فردوسی چند بیت بیرون از متن شاهنامه ابومنصوری و منابع دیگهش میسازه. خب «کنون خورد باید می خوشگوار» بی شک تو شاهنامه ابومنصوری نبوده یا «یکی داستان است پر آب چشم» تو شاهنامه ابومنصوری نبوده یا اون دلسوزی که در آخر کار برای ایران می کنه و نگرانی از شلم شوربایی که داره به وجود می آد که نه دهقان نه ترک و نه تازی بود اینها تو شاهنامه ابومنصوری یا شاهنامه های دیگه نبوده... اگر مرگ داد است بیداد چیست، حرف خود فردوسی - دقت کردین که بهترین جاهای شاهنامه از نظر زبان هم همین جاهاست که فردوسی داره حرف خودشو میزنه کاملا قرص و محکمه، پخته است، عاطفیه. فوق العاده است این قسمتهای شاهنامه.

چند بیتی از همین دست بیت‌هایی که سایه گفت، برایش می خوانم:
به بازیگری ماند این چرخ مست / که بازی برآرد به هفتاد دست
زمانی به باد و زمانی به میغ / زمانی به خنجر زمانی به تیغ
زمانی دهد تخت و گنج و کلاه / زمانی غم و خواری و بند و چاه
جهانا ندانم چرا پروری / چو پرورده خویش را بشکری

آقای عظیمی! میدونید ساختن این بیتها چقدر دشواره. شک ندارم که هر مصرعو بارها نوشته و خط زده. همه خیال می کنن این زبان ساده، ساده به دست اومده. سی سال، بیشتر از سی سال، کار کرده، رنج کشیده... بسی رنج بردم که میگه، شوخی نمیکنه... مرا خیال می کنیم مثل آب روان شعر گفته. اصلا عظمت فردوسی مانع شده که ما تو همه زمینه ها باهاش همدلی کنیم. انقدر این مرد بزرگ و بزرگواره که فراموش می کنیم که این آدم چقدر رنج کشیده. ما خیال می کنیم این آدم از مرمر و فولاد ساخته شده!

عاطفه: استاد! به نظر شما بزرگترین رنج فردوسی چی بوده؟

به نظرم بزرگترین رنجش اینه که با سرنوشت شخصیت‌های شاهنامه خوش و ناخوش شده. چون فردوسی با پرسوناژهایش زندگی کرده. وقتی سهراب کشته شده او رنج برده (بغض میکند). من خیال می کنم که رستم این قدر رنج نبرد که فردوسی برده... تو آخر شاهنامه فردوسی رنج برده... شب و روز با اوج و حسیض قصه ها سر و کار داشته.

روزگار هم بهش اعتنا نکرد. این دلسوزی که آدمها برای خودشون دارن واقعا سخته... بگیریم که طمع نکرده که دنیا رو بهش بدن ولی توقع داشته که به بیچارگی نیفته دیگه. مال و مکنتی رو هم که ظاهرا داشته خورده و شاهنامه رو ساخته آخر عمر به چه کنم چه افتاده.

می‌خوانم:

چو آمد به نزدیک سر تیغ شست/ مده می که از سال شد مرد مست
 به جای عنانم عصا داد سال/ پراکنده شد مال و برگشت حال
 برآمد یکی ابر و شد تیره ماه/ همی برف بارید از ابر سیاه
 نه دریا پدید و نه دشت و نه راغ/ نبینم همی بر هوا پر زاغ
 نماندم نمکسود و هیزم نه جو/ نه چیزی پدید است تا جودرو
 بدین تیرگی روز و بیم خراج/ زمین گشته از برف چون کوه عاج
 همی خورد باید کسی را که هست/ منم تنگدل تا شدم تنگدست
 اگر خود نزادی خردمند مرد/ ندیدی به گیتی همی گرم و سرد
 بزاد و به سختی و ناکام زیست/ بدان زیستن بر بیاید گریست
 سرانجام خاک است بالین او/ دریغ آن دل و رای و آیین او

سایه به گریه افتاده است؛ گریه ای تلخ و به درد...

ببینید که این مرد چه عشقی داشته به کارش، بی شک همون نیروی عجیب و غریبی که آدمیزاد رو در طول تاریخ روی پاش نگه داشته، این آدمو تو اون زمانه رو پا نگه داشته... میدونید فردوسی در زمانهای بوده که به ایرانی ها می گفتند «عجم»، عجم معنی اش گنگ نیست؛ نفهمه. دوره سیطره زبان عربی و یه فرهنگ دیگه بود. این مرد با تحمل اینهمه سختی و بدبختی به مفاخر و شرف ملت خودش میباید و اونو حفظ میکرد. فقط هم فردوسی نبود، دقیقی هم بود، دیگران هم بودند، حالا یکی قدرتش، هنرش بیشتره و یکی کمتر، همه شون یه انگیزه داشتند. اونهایی که شاهنامه منثور رو تدوین کردن، حفظ کردن، کم و اضافه کردن مثل فردوسی فکر می کردن. این همه شاعری که به زبان فارسی تو اون زمان شعر میگفتند. چرا به عربی نگفتن؟ این اتفاقی که تو مصر افتاد نمی‌تونست تو ایران بیفته؟ میشد که رودکی و شهید (بلخی) و کی و کی زبونشونو گم بکنند و عربی زبون رسمی شون بشه. ولی این اتفاق نیفتاد. آقای عظیمی! «شاد زی با سیاه چشمان شاد» به نظر من خودش یه مبارزه اجتماعی بود... شوخی نیست که شما همه عمرتونو سر یه پروژه بذارین. هزار چیزو فردوسی با شاهنامه حفظ کرده، افتخارات رو حفظ کرده، انسانیت ایرانی رو حفظ کرده...

مدتی به فکر فرو می‌رود... با تأنی می‌گوید:

من گاهی فکر میکنم که فردوسی این راه دراز (الف دراز را کشیده تلفظ میکند.) رو طی کرده تا این چند کلمه حرفو تو آخر شاهنامه بزنه. این مویه‌ای که بر ایران می‌کنه واقعاً آدم خیال می‌کنه که همه شاهنامه مقدمه بوده تا به اینجا برسه و این حرف‌ها رو بزنه...
 پاشین آقای عظیمی! شاهنامه رو بیارین، این نامه رو بخونیم...

یکی نامه سوی برادر به درد
 نبشت و سخن‌ها همه یاد کرد...

■ منبع:

شاهنامه و ترکها

اینکه در شاهنامه تورانیان در مواردی با واژه «ترک» و «ترکان» خوانده شده‌اند، درست است ولی در این باره توجه به دو نکته بسیار مهم داستانی و تاریخی ضروری است که در این موضوع غالباً با غفلت یا تغافل از آنها می‌گذرند. نخست اینکه در سنت ملی و روایی ایران، تورانیان با ایرانیان هم نژادند و این بیش و پیش از هرچیز از نامهای ایرانی بیشتر بزرگان (شاهان و پهلوانان) آنها در اوستا، متون پهلوی و شاهنامه بر می‌آید. می‌دانیم که در شاهنامه نیز فرمانروایی بر این سرزمین به هنگامی که فریدون جهان را میان پسرانش بخش می‌کند. به تور می‌رسد و نام این کشور، منسوب به اسم ایرانی فرزند فریدون است (تور + ان).

نکته دوم که تاریخی و مرتبط با موضوع داستانی یاد شده است، اختلاط مفهوم نورانی و ترک و یکسان‌انگاری آن در منابع تاریخی است. توضیح اینکه در تاریخ واقعی ایران اقوام ترک نژاد یکی از دشمنان شرقی ایران بودند که همواره مرزهای این ناحیه از ایران را مورد تاخت و تاز خود قرار می‌دادند، تداوم این حملات که یادآور تاختن تورانیان از این مناطق در روایات ملی و پهلوانی بود به تدریج موجب درآمیختگی دشمنان واقعی و داستانی ایران شد و دو واژه / مفهوم متفاوت ترکان» و «تورانیان» با هم درآمیخت و به جای یکدیگر استعمال شد. در پی این سهو تاریخی یا به تعبیری دیگر اختلاط بخشی از تاریخ ملی با تاریخ واقعی، در منابع شاهنامه و به دنبال آن خود شاهنامه فردوسی و بعضی متون تاریخی و ادبی ترکان و تورانیان به خطا یکی انگاشته شده‌اند.

منظور یاری خواستن از یزدان برای پیروزی بر دشمنان با به جای آوردن شکر و ستایش به آنجا می روند. آذربادگان پناهگاه امن رانده شدگان و گریزندگان از خطر است و خسروپرویز برای رهایی از خشم پدرش به آنجا می گریزد و رستم فرخزاد در نامه ای به برادر خویش از او می خواهد که در برابر حمله اعراب به آذربادگان برود. بزرگترین دشمن داستانی ایرانیان، افراسیاب تورانی در آذربایجان و کنار دریاچه چیچست (اورمیة امروز گرفتار و به دست کیخسرو کشته می شود. در اهمیت و احترام آذربایجان و مردمان آن در شاهنامه و نظر فردوسی همین گواهی بس است که رستم فرخ زاد در سفارش خود به برادرش این منطقه را «جای بزرگان و آزادگان» مینامد:

نکته مهم تر دیگری که فردوسی نکوهان / گریزان آذربایجانی به آن توجه نمی کنند این است که آذربایجان (آذربادگان) یکی از پراهمیت ترین، مورد احترام ترین و مقدس ترین بخشهای ایران در جغرافیای شاهنامه و متن تاریخ ملی - پهلوانی ایران است. آذربادگان (آذربایجان) در شاهنامه محلی است که آزمون انتخاب جانشین کاووس در آنجا روی می دهد و کیخسرو با گشودن دژ بهمن در حدود اردبیل به شهریاری ایران می رسد. آتشکده نامدار آذرگشسب در این ناحیه است و بارها شاهانی چون کاووس، کیخسرو و انوشیروان به منظور یاری خواستن از یزدان برای پیروزی بر دشمنان با به جای آوردن شکر و ستایش به آنجا می روند. آذربادگان پناهگاه امن رانده شدگان و گریزندگان از خطر است و خسروپرویز برای رهایی از خشم پدرش به آنجا می گریزد و رستم فرخزاد در نامه ای به برادر خویش از او می خواهد که در برابر حمله اعراب به آذربادگان برود. بزرگترین دشمن داستانی ایرانیان، افراسیاب تورانی در آذربایجان و کنار دریاچه چیچست (اورمیة امروز گرفتار و به دست کیخسرو کشته می شود. در اهمیت و احترام آذربایجان و مردمان آن در شاهنامه و نظر فردوسی همین گواهی بس است که رستم فرخ زاد در سفارش خود به برادرش این منطقه را «جای بزرگان و آزادگان» مینامد:

در نتیجه توران با ترکستان و افراسیاب نیز با برخی از فرمانروایان ترک نژاد مانند الپ ار تونقا تطبیق داده و حتی تبار بعضی سلسله های تاریخی ترک به افراسیاب نسبت داده شده است. سابقه توجه به تفاوت نورانی و ترک و درآمیختگی آنها در شاهنامه، در تحقیقات معاصران به حدود صد و چهل سال پیش می رسد که گریگورف پژوهشگر روسی، در مقاله ای به سال (۱۸۷۱م) به آن اشاره کرده است. این نکته از گذشته نیز برای بعضی دانشمندان و مورخان معلوم بوده و برای نمونه مسعودی در اواسط سده چهارم تصریح کرده است که «مولد افراسیاب به دیار ترک بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ و غیر تاریخ کرده و او را ترک پنداشته اند از همین جا آمده است. پس ترک نامیده شدن تورانیان در بخش کیانیان شاهنامه برخاسته از یک اشتباه و اختلاط تاریخی - داستانی در مآخذ فردوسی است و ربطی به خود او و شاهنامه ندارد. ضمن اینکه صرف نظر از این تفاوت و یکسان انگاری ناشی از سهو گذشتگان، دشمنی و پیکار ایرانیان با تورانیان / ترکان در شاهنامه موجب هیچگونه خوارداشت یا نکوهش نژادی از زبان فردوسی با منابع او نسبت به آنها نیست و همانگونه که در بخش «فردوسی و شعوبیه گفته شد، در شاهنامه دلاوری و ویژگی های نیک بزرگان توران نیز ستوده شده است لذا شاهنامه گزارش نبرد ایران و توران / ترکان هست ولی کتاب تحقیر و توهین ترک اترکان - و هیچ نژاد دیگری نیست.

نکته مهم تر دیگری که فردوسی نکوهان / گریزان آذربایجانی به آن توجه نمی کنند این است که آذربایجان (آذربادگان) یکی از پراهمیت ترین، مورد احترام ترین و مقدس ترین بخشهای ایران در جغرافیای شاهنامه و متن تاریخ ملی - پهلوانی ایران است. آذربادگان (آذربایجان) در شاهنامه محلی است که آزمون انتخاب جانشین کاووس در آنجا روی می دهد و کیخسرو با گشودن دژ بهمن در حدود اردبیل به شهریاری ایران می رسد. آتشکده نامدار آذرگشسب در این ناحیه است و بارها شاهانی چون کاووس، کیخسرو و انوشیروان به

همی تا ز آذربادگان / به جای بزرگان و آزادگان

آیا با این ویژگی ها و توصیفات باز حق به دست بعضی از مخالفان آذربایجانی شاهنامه است که حماسه ملی ایران و سراینده اش را دشمن آذربایجان و مردم آن میپندارند؟ بیرون از شاهنامه، در متون دیگر نیز بعضی داستانها و شخصیت‌های ملی - پهلوانی ایران با آذربایجان به صورتهای مختلف مرتبطند که از شواهد متعدد آن به نمونه هایی اشاره می شود: بر تخت نشستن جمشید در آذربایجان و پیدایش نوروز در این منطقه طبق یکی از روایت‌های ابوریحان بیرونی درباره منشأ نوروز، دیدار سلم و تور و ایرج در آذربایجان و کشته شدن ایرج در اینجا، " ساخته شدن شهرهای گنزک و اوجان به دست افراسیاب و بیژن در آذربایجان، ۴ کشتن کیخسرو، شیده را در این ناحیه، ه زاده شدن گشتاسپ در یکی از روستاهای آذربایجان و...

علت اصلی اینکه مخالفان آذربایجانی شاهنامه به جایگاه درخشان آذربادگان در این کتاب و تفاوت مفهوم تورانی و ترک و اختلاط سپسین آنها توجه نمی کنند این گمان باطل است که ایشان مردم آذربایجان را ترک می انگارند و در پی این تصور نادرست، شاهنامه را روایت پیروزی ایرانیان بر نیاکان خود (تورانیان / ترکان) می دانند. فارغ از همه دلار مباحث زبانی، تاریخی، جغرافیایی و مردم شناختی یکی از بهترین شواهد استوار دیگر درباره این نکته که در عصر فردوسی و سالها پیش و پس از آن مردم آذربایجان را تری نمی دانستند قصاید قطران تبریزی است که در آنها برخی از ممدوحان خویش را به سبب پیروزی بر ترکان غز ستوده است. اگر در آن زمان (قرن پنجم قطران، همشهریانش و مردمان شمال غرب ایران «ترک» دانسته و نامیده می شدند او هرگز مهتران این نواحی را با این گونه بیت‌ها مدح نمیکرد:

چنین زی لشکر ترکان و پیکار بداندیشان / برفت و قلعه ای بگرفت در دم اژدهاپیکر'

گر نبودی آفت ترکان به گیتی در پدید / بستدی گیتی همه چون خسروان باستان

این واقعیت تاریخی از شاهنامه نیز اثبات می شود که پادشاه توران / ترکان، افراسیاب، در آذربادگان کشته می شود و در لشکر آرای کیخسرو برای جنگ بزرگ با افراسیاب و تورانیان، مهترانی از بردع و اردبیل حضور دارند:

بزرگان که از بردع و اردبیل

به پیش جهاندار بودند خیل

(۱۴۵/۱۷۹/۴)

اگر مردم آذربادگان / آذربایجان، در شاهنامه و مآخذ آن ترک بودند، نه افراسیاب در آنجا کشته می شد و نه بزرگانی از این مناطق در سپاه ایران علیه تورانیان دیده می شدند.

براساس موقعیت ممتاز آذربایجان در شاهنامه است که فردوسی و حماسه ملی ایران از حدود هزار سال پیش تا امروز همواره در آذربایجان و نزد مردم این ناحیه از ایران. به سان شهرها و مناطق دیگر کشور - مورد توجه و احترام بوده است. برخی از مهم ترین جنبه های نفوذ و تأثیر شاهنامه در آذربایجان و انواع رویکردهای آذربایجانیان به آن عبارت است از:

شخصیت‌ها و داستان‌های شاهنامه در قالب تلمیحات گوناگون ملی مورد استفاده ادبی شاعران مختلف این دیار بوده است. دیوان قطران تبریزی - که فعلاً مطابق با اسناد موجود نخستین اثر منظوم فارسی از این ناحیه است. کهن ترین سند ادبی ارتباط آذربایجان با شاهنامه است و به استناد قرآینی قطران بیست یا سی سال پس از پایان نظم شاهنامه نسخه ای از آن را در اختیار داشته و از آن بهره ها گرفته است. پس از او توجه به شاهنامه در سخن دیگر گویندگان آذربایجانی هم - با تفاوت در میزان استفاده - دیده می شود و اوج آن در دیوان مرحوم شهریار است که افزون بر اشارات بسیار و باریک به نامها و داستانهای شاهنامه، در دو شعر ویژه با عناوین یادگار جشن استاد توس،

و فردوسی» و نیز در میان سایر اشعار خویش بارها فردوسی و حماسه ملی ایران را به زیبایی ستوده و بزرگ داشته است که در اینجا چند نمونه آورده می شود:

جهان در حیرت از فردوسی ماست / همه جا صحبت از فردوسی ماست
بهار و هرچه در وی هست ظاهر / بود از روح فردوسی مظاهر
چمن را آب و رنگ از خانه اوست / سرود بلبلان شاهنامه اوست

اکنون نه به تبریز و به ایران تنها / دنیا همه یک دهن به پهنای فلک / بگشوده به اعجاب و به تحسین تمام / با هرچه زبان و ترجمان دل و جان / در گوش تو با دهان پر میگویند / فردوسی و شاهنامه جاویدانند....

۲. در میان ایرانیان نخستین کسی که به صورت رسمی و علمی درباره فردوسی و شاهنامه به تحقیق پرداخته و مقالاتی منتشر کرده، شادروان استاد سید حسن تقی زاده است که آذربایجانی (تبریزی) بود. پس از ایشان شماری از دانشمندان آذربایجانی دیگر مانند مرحوم دکتر عباس زریاب خویی، شادروان دکتر محمدامین ریاحی، زنده یاد دکتر منوچهر مرتضوی، روانشاد دکتر صادق رضازاده شفق، دکتر بهمن سرکاراتی و... نیز به شاهنامه پرداخته اند و بی گمان بخشی از بهترین و ماندگارترین آثار (کتابها و مقالات) کارنامه شاهنامه پژوهی در ایران از آن شاهنامه شناسان آذربایجانی است.

. برخی از شاهنامه خوانان معروف گذشته مانند محمود شاهنامه خوان نیر حافظ غیاث الدین دهدار از مردم آذربایجان بوده اند. در دوران معاصر هم شاهنامه خوانی و نقالی در بسیاری از شهرها و روستاهای آذربایجان رایج بوده است. مردمان با اشتیاق تمام پای نقل کسانی چون مرحوم مرشد جلال رحیم زاده و دیگران می نشستند.

۴. حمدالله مستوفی شاهنامه خویش را که به اصطلاح اولین ویرایش حماسه ملی ایران است، در شهر تبریز فراهم آورده است.

۵. دومین و سومین چاپ (سنگی) شاهنامه در ایران به خط عسکر اردوبادی (۱۲۷۵ ه.ق) و محمدعلی دل خون (۱۳۱۶ ه.ق) در تبریز صورت گرفته و نگاره های نخستین چاپ سنگی شاهنامه در ایران (تهران، ۱۳۶۷ ه.ق) اثر هنرمند آذربایجانی، میرزا علی قلی خویی، است.

۶ در معتقدات عامیانه مردم آذربایجان، ویرانه های بعضی قلعه های این ناحیه منسوب به کسانی چون ضحاک و دختر جمشید است... .

۷. در افسانه های آذربایجانی عناصر، مضامین و شخصیت‌هایی نظیر: جام جهان نما، رستم، دیو سفید، نبرد پدر و پسر، پرنده ای مشابه سیمرغ و سوزاندن پر آن و ... دیده می شود.

۸. نخستین نمایشنامه را براساس شاهنامه داستان رستم و سهراب) در ایران، حسین کاظم زاده ایرانشهر - که اهل تبریز بود - نوشته است.

۹. از نظر توجهات و تأثرات هنری، در سال (۱۳۲۰ه.ق) فرشی در کارگاه کهنمویی تبریز بافته شده که در آن ۲۵ مجلس از نبردهای رستم در ۲۵ قاب منظم به تصویر کشیده و در حاشیه فرش صد بیت از شاهنامه به خط نستعلیق بافته شده است.

۱۰. داستانها و اشخاص شاهنامه برای مردم آذربایجان نماد میهن دوستی، سلحشوری و پایداری بوده اند / هستند چنان که مثلا نقل شده که زمانی که نیروهای محمدعلی شاه تبریز را اشغال کرده بودند، ستارخان برای انگیزه دادن به یاران خویش و تشویق آنها به ایستادگی میگوید رستم در پیکارهای خود علیه کفار که بیرق اسلام را بر دوش داشت هرگز دچار سستی و بیم نشد پس شما نیز از جرأت و مقاومت خود نگاهید.

مجموع این موارد و شواهد . که چندین برابر نیز می توان بر آنها افزود . نشان می دهد که دانایان و فرهیختگان آذربایجان همواره به فردوسی و شاهنامه علاقه و توجه داشته اند و در آن نکته ای ندیده اند که موجب حساسیت برانگیزی و پرهیز و مخالفت آنها شود. اینکه یکی از نویسندگان پان ترکیست و شاهنامه ستیز مدعی شده اند مردم آذربایجان شاهنامه را «دروغ نامه» می نامند به هیچ روی درست و موافق با نظرگاه عمومی و چند صد ساله مردم این منطقه . که نمونه هایی از آن عرضه شد . نیست و هرگز نمی توان یک تعبیر عامیانه را مستند داوری درباره دیدگاه آذربایجانیان نسبت به حماسه ملی ایران قرار داد. آنچه عامیانگی و عدم تداول این ترکیب را تأیید می کند این است که واژه ترکی قاسدان» که ایشان در تعبیر «قاسدان نامه» برای شاهنامه از زبان مردم کوی و بازار آورده اند، در هیچ یک از فرهنگهای معتبر ترکی نیامده است.

■ منبع:

کتاب دفتر خسروان ، برگزیده شاهنامه فردوسی
مقدمه انتخاب و توضیحات: دکتر سجاد آیدنلو/ انتشارات سخن
از صفحه ۲۴۵ تا ۲۵۱